

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

## 1. دلایل شیخ انصاری بر جریان برائت عقلی

### مبحث نخست - جریان برائت عقلی در بحث دوران بین اقل و اکثر ارتباطی

عرض کردیم بحث در دوران بین اقل و اکثر ارتباطی و اقوال ثلاثه‌ای است که در این بحث وجود دارد؛ باید ببینیم کسانی که قائل به برائت عقلی هستند چه دلیلی دارند؟ و تقسیم و تنظیم بحث اینطور شد که اول ببینیم، آیا برائت عقلی در ما نحن فیهِ جریان دارد یا خیر؟ همانگونه که پیش از این گفته شد مرحوم شیخ انصاری معتقد است برائت عقلی در این موارد جریان دارد و مرحوم آخوند برخلاف نظر وی قائل به عدم جریان برائت عقلی است.

### دلایل شیخ انصاری بر جریان برائت عقلی

از کلمات مرحوم شیخ در رسائل دو دلیل برای برائت عقلی استفاده می‌شود.

**دلیل نخست:** دلیل نخست این است که بگوئیم وجوب اقل متیقن است، به این عنوان که اقل یا به عنوان واجب نفسی واجب است و یا به عنوان واجب غیری واجب است، یعنی اگر از اول اقل واجب باشد و اکثر واجب نباشد، اقل به عنوان واجب نفسی واجب است و اگر اکثر واجب باشد این اقل به عنوان واجب غیری واجب است، برای اینکه اگر اجزاء مرکب ده جزء باشد، این نه جزء به عنوان اجزاء این مرکب و به عنوان واجب مقدّمی، مقدّمه‌ی برای مرکب و واجب غیری، واجب است. پس در این تردیدی نیست که «الأقل واجب یقیناً» اما وجوبش مردد است «بین النفسی و الغیری».

اما اکثر اگر بخواهد واجب باشد وجوبش فقط منحصر به وجوب نفسی است. ما الآن نمی‌دانیم آیا وجوب نفسی برای اکثر هست یا نیست؟ نسبت به وجوب نفسی اکثر ما اصالة البرائة عقلی را جاری می‌کنیم. پس اقل چه نفسی باشد و چه غیری، وجوب مسلّم است، اگر فقط خودش واجب باشد وجوبش نفسی است، اگر در ضمن اکثر واجب باشد وجوبش غیری است، وجوب اقل یقینی است علم تفصیلی داریم به وجوب اقل، اما نسبت به اکثر اگر بخواهد واجب باشد وجوبش منحصر به نفسی است و این برای ما مشکوک است، ما نمی‌دانیم اکثر وجوب نفسی دارد یا ندارد؛ اصالة البرائة عقلی را نسبت به اکثر جاری کنیم.

دو شرط و مبنا زیربنای این دلیل است؛ یک مبنا این است که ما بیائیم در بحث مقدّمه‌ی واجب بگوئیم اجزاء یک مرکب هم متّصف به وجوب غیری مقدّمی می‌شوند، نماز که مرکب از اجزائی است (قرائت، رکوع، سجده و...) علاوه بر اینکه یک وجوبی برای مجموع صلاة است به نام وجوب نفسی، خود رکوع یک وجوب دوم غیری مقدّمی هم دارد، این یک مبنا. مبناي دوم این

است که در اینجا انحلال را بپذیریم؛ بیان انحلال این است که بگوئیم اول ما علم اجمالی داریم به يك وجوبي که جامع بین نفسي و غيري است، يك وجوبي اینجا هست اما در مورد اقل یا نفسي است یا غيري! بگوئیم این علم اجمالی به يك وجوب جامع بین النفسي و الغيري، به يك وجوب نفسي انحلال پیدا می‌کند. یعنی ما بعد از انحلال و بعد از اینکه می‌گوئیم دیگر اکثر واجب نیست و اصالة البرائة در او جاری می‌شود، می‌گوئیم اقل واجب بالوجوب النفسي.

پس اگر کسی در اینجا انحلال را نپذیرد و بگوید از اول علم اجمالی داریم یا اقل واجب است یا اکثر، همان طوری که علم اجمالی در دوران بین متباینین موجب انحلال نیست، در اقل و اکثر هم انحلالی به وجود نمی‌آید، نمی‌تواند چنین استدلالی را بپذیرد. از این رو در این استدلال باید انحلال را بپذیریم و بگوئیم درست است اول يك علم اجمالی داریم، وجوبي که قدر جامع بین نفسي و غيري است، اما الآن آن وجوب جامع و مشترك انحلال پیدا می‌کند به يك وجوب نفسي معین در اقل، و وجوب نفسي مشکوک در اکثر، و سپس بیائیم در اکثر برائت را جاری کنیم و وجوب نفسي در اقل را اثبات کنیم، این دو مبناي این دلیل است.

نسبت به مبناي اول، اولاً خود شیخ انصاري (اعلي الله مقامه الشریف) قائل به این نیست که اجزاء يك مرکب متّصف به وجوب غيري می‌باشد! چون ما داریم این دلیل را به عنوان مستفاد از کلام شیخ نقل می‌کنیم، می‌گوئیم شیخ می‌فرماید در اقل و اکثر ما علم اجمالی داریم به يك وجوب، اما این وجوب مردّد بین النفسي و الغيري، علم اجمالی داریم به وجوب اقل، اقل یا واجب است بالوجوب النفسي و یا بالوجوب الغيري. این فرع این است که ما قبلاً در بحث مقدمه‌ي واجب بپذیریم که اجزاء يك مرکب اتّصاف به وجوب غيري پیدا می‌کند. علاوه بر اینکه محققینی آنجا قائل شدند که اجزاء مرکب اتّصاف به وجوب غيري ندارد خود شیخ انصاري هم این مبنا را ندارد، خود شیخ هم وجوب غيري را در اجزاء مرکب نپذیرفته، از شیخ سؤال کنیم که رکوع در نماز وجوب غيري مقدّمی دارد یا نه؟ جواب منفي می‌دهد می‌گوید خير وجوب غيري ندارد.

ثانیاً وجوب غيري مقدّمی جایی است که يك شیئی به عنوان ذي المقدمه باشد و شيء دیگر به عنوان مقدمه باشد و ذي المقدمه من حيث الوجود متوقّف بر مقدمه باشد، یعنی ما در باب مقدمه و ذي المقدمه دو وجود داریم، مثل وضو و نماز. يك وجود متوقّف بر وجود دیگر است، اما در باب مرکّب و اجزاء ما دو وجود نداریم، این را در اصول شما زیاد خواندید، مخصوصاً در همان بحث مقدمه واجب، که اختلاف بین اجزاء و مرکّب اختلاف حقیقی نیست، اختلاف من حيث الوجود نیست، اختلافشان اختلاف به لحاظ و اعتبار است، یعنی اگر اجزاء را لحاظ کنیم به شرط انضمام بقیه‌ي اجزاء می‌شود مرکب، بگوئیم رکوع به شرط اینکه بقیه‌ي اجزاء هم باشد می‌شود نماز، اگر نسبت به بقیه اجزاء به شرط لا، محسوب کنیم عنوان جزء را پیدا می‌کند، اما اگر به شرط شيء حساب کنیم یعنی به شرط انضمام بقیه‌ي اجزاء، می‌شود مرکب. پس اجزاء و مرکّب دو وجود مستقل جدای از یکدیگر نیستند، اجزاء همان مرکب است، مرکب هم همان اجزاء است، پس اختلافشان اختلاف اعتباری است، «الاجزاء إذا لوحظت بشرط الشيء أي بشرط الانضمام فهي المركب. و إذا لوحظت لا بشرط فهي الاجزاء». لذا حالا که اینها اختلاف در وجود ندارند، اینطور نیست که بگوئیم مرکب يك وجود دیگری غیر از اجزاء است. حالا که اینها اختلاف در وجود ندارند ما نمی‌توانیم بحث مقدمه واجب را در اینجا مطرح کنیم.

پس اولاً خود شیخ وجوب غيري را قائل نیست، ثانیاً اجزاء نمی‌توانند متّصف به وجوب غيري بشوند، چون اتّصاف به وجوب غيري در جایی است که آن مقدمه با ذي المقدمه از حيث وجوب مستقل از یکدیگر باشند. ثالثاً وجوب غيري متّصف به تنجّز نمی‌شود. شما حالا آمدید گفتید يك شیئی وجوب غيري دارد، آنچه که عقل حکم به تنجّز او می‌کند وجوب نفسي است، اگر يك شیئی وجوب نفسي داشت این موافقتش ثواب دارد، مخالفتش عقاب دارد، و لذا در همان بحث مقدمه‌ي واجب خواندید خود مقدمه من حيث إنّها مقدّمه این موافقتش ثواب و مخالفتش عقاب، از حيث خودش ندارد، یعنی وجوب غيري مسئله‌ي ثواب و عقاب به دنبالش نیست، تنجّز به دنبال او نیست و الآن هم دنبال تنجّزیم، دنبال این هستیم بگوئیم اقل عقلاً منجّز است، «إما

**بالوجوب النفسي أو بالوجوب الغيري** آن وقت اشكال این است که وجوب غیری منجزیت نمی‌آورد. ما الآن بحث‌مان بحث حکم شرعی و وجوب شرعی و برائت نقلیه نیست، می‌خواهیم ببینیم از جهت عقلی، عقل می‌گوید اجزاء (یعنی اقل) شما می‌گوئید یا واجب نفسی است یا واجب غیری، اگر واجب غیری باشد در نظر عقل منجزیت ندارد، لذا این مبناي اول دلیل اول به طور کلی مخدوش است.

حالا این بحث انحلال را که مبناي دوم است را کنار بگذاریم، چون راجع به آن بحث مفصلی داریم؛

**دلیل دوم:** دلیل دومی که از عبارات شیخ اعلي الله مقامه الشریف در رسائل استفاده می‌شود این است که ما نگوئیم که دوران بین وجوب نفسی و غیری است، بلکه بگوئیم ما نسبت به اقل یقین داریم به اینکه یا بالاستقلال واجب است، یعنی وجوب استقلالی، یا وجوب ضمنی دارد. بین وجوب ضمنی با وجوب غیری فرق است؛ توضیحش این است که اگر شارع متعال آمد يك مرکبي را واجب کرد این اجزاء هم در ضمن آن مرکب واجب می‌شوند، خودشان يك وجوب دومی ندارند به نام وجوب غیری، اما در ضمن آن مرکب اجزاء واجب می‌شوند. توضیحش این است که شما هر جزئی را که بیاورید آیا امتثال کردید یا نه؟ پس امتثال فرع بر این است که این يك وجوبی داشته باشد، هر جزئی را که اتیان کنید، ممثل می‌شوید.

دو نکته دیگر در این جزء وجود دارد؛ نکته اول این است که همانطوری که در سایر موارد امتثال لازم نیست مرتبه‌ی ثانی بیاورد، چه بسا اگر بیاورد محل هم باشد. نکته بعد این است که هر جزئی که می‌آورد باز مکلف می‌شود به اینکه جزء بعدی را هم بعد از این بیاورد، اینها آثار وجوب ضمنی است. یعنی اگر رکوع وجود ضمنی دارد، سجده وجود ضمنی دارد، اجزاء وجود ضمنی دارد، این آثار آن است. البته نمی‌گوئیم که این جزء را که آورد امتثال نماز واقع شده، اینکه روشن است و بدیهی است که نیست، ولی به همین اندازه يعدّ ممثلاً، پس به این معناست که يك وجوب ضمنی هست.

به تعبیری که هست این تکلیفی که متعلق به مرکب است به تعداد اجزاء توزیع می‌شود، این وجوبی که به نماز تعلق پیدا کرده، به تعداد اجزاء توزیع می‌شود که از این تعبیر می‌کنیم به وجود ضمنی. اینجا بیائیم اینطور بگوئیم که اقل يك وجوبی دارد مردّد بین الوجوب الاستقلالی و الوجوب الضمّنی، یعنی اگر فقط خودش واجب باشد و اکثر واجب نباشد، وجوب اقل می‌شود وجوب استقلالی و اگر اکثر واجب باشد و اقل در ضمن او، می‌شود وجوب ضمنی. وجوب اقل مسلم است بین الوجوب الاستقلالی و الضمّنی. مکلف اگر بپاید در اینجا نسبت به اقل مخالفت کند، اقل را نیاورد. اینجا خدای متعال می‌تواند او را عقاب کند برای اینکه بیان وجود دارد، یعنی این الآن علم دارد بالوجوب الجامع بین الاستقلالی و الضمّنی، پس باید اقل را بیاورد. نسبت به اکثر بیانی وجود ندارد لذا نسبت به اکثر قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان جاری می‌شود که همین معنای برائت عقلی است.

## سخن مرحوم خوئی

اینجا مرحوم آقاي خوئی قدس سره در مصباح الاصول این وجه دوم را که ذکر می‌کنند می‌پذیرند و توضیح می‌دهند و توضیح ایشان این است که می‌فرمایند: تکلیف اگر متعلق به اقل باشد به نحو لا به شرط قسمی است، نسبت به اکثر بیاید یا نیاید ضرری به اقل وارد نمی‌کند، اقل اینطور نیست که بگوئیم این اقل اگر واجب باشد نسبت به اکثر به شرط لا است، نسبت به اکثر لا به شرط است، یعنی اگر اقل واجب باشد حالا اکثر را هم مکلف بیاورد ضرری به این اقل وارد نمی‌کند، اگر طوری بود که نسبت به اکثر به شرط لا بود آن وقت می‌گفتیم اگر کسی آمد اکثر را آورد اینجا پس آن اقلی که مطلوب شارع است آورده نشده، چون اگر فرض کردید نسبت به اکثر به شرط لا است نباید آورده شود. به عبارت دیگر می‌گویند این نکته در ذهن‌تان باشد و یادتان نرود در اقل و اکثر ارتباطی محل نزاع در جایی است که مکلف اگر احتیاط کرد و اکثر را هم آورد، آوردن اکثر ضرری به اقل وارد

نمی‌کند. به خلاف مسئله‌ی قصر و اتمام است، در قصر و اتمام شما باید دو نماز بخوانی، نمی‌توانید بگوئید من یک نماز چهار رکعتی می‌خوانم اگر مولا دو رکعت بر من واجب کرده بود که دو رکعت را آوردم اگر هم چهار رکعت باشد که چهار رکعت! نه، اگر دو رکعت بر شما واجب باشد و شما دو رکعت هم اضافه کنید آن دو رکعتی که اقل است اگر واجب باشد به شرط لا است و نباید اضافه شود و لذا احتیاط در بحث قصر و اتمام به این است که شخص دو نماز بخواند، اما در اقل و اکثر ارتباطی مثل اینکه نمی‌دانیم آیا سوره هم جزء نماز است یا نه؟ حالا اگر کسی آمد احتیاط کرد و این سوره را آورد و اکثر را هم آورد، این ضرری وارد نمی‌کند.

وقتی روشن شد روشن شد که محل نزاع کجاست؟ بیانی که ایشان دارند - که این بیان دیگر در رسائل شیخ وجود ندارد - این است که در اقل و اکثر ارتباطی ذات اقل معلوم الوجوب است، یا به نحو اطلاق یا به نحو تقييد. به نحو اطلاق یعنی خواه سوره باید و خواه نیاید! به نحو تقييد یعنی سوره بیاید، خیلی خُب، می‌گوئیم «ذات الأقلّ معلوم الوجود إمّا بشرط الإطلاق و إمّا بشرط التقييد» بعد می‌آئیم سراغ اصالة البرائة، اصالة البرائة را می‌آوریم در جلوي اطلاق و تقييد؛ آیا اصالة البرائة نسبت به اطلاق قابلیت جریان دارد یا نه؟ ایشان می‌فرماید اصالة البرائة نسبت به اطلاق قابلیت جریان ندارد، اثر ندارد، می‌گوئیم اطلاق یعنی می‌خواهی بیاور و یا نیاور! با اصالة البرائة چه چیزی را می‌خواهید ثابت کنید؟ بعبارة أُخري اصالة البرائة جایی می‌آید که یک احتمال ضیق و یک احتمال تکلیفی باشد و ما بخواهیم آن تکلیف را برداریم، اگر هم اطلاق در اینجا باشد اطلاق که ضیق بر مکلف ایجاد نمی‌کند، به مکلف می‌گوید می‌خواهی صورت را بیاور و یا نیاور! پس چه نیازی به اصالة البرائة در مورد اطلاق داریم، پس اصالة البرائة نسبت به اطلاق بلا اثر است، وقتی بلا اثر شد یا اقل به شرط الاطلاق واجب است یا به شرط التقييد، اصالة البرائة نسبت به اطلاق معنا ندارد. تا به حال در این بحث اصالة الاحتیاط مکرر گفتیم اگر در اطراف علم اجمالی اصل در یک طرف فی حدّ نفسه جریان پیدا نکرد، در طرف دیگر جریان پیدا می‌کند، یعنی می‌گوئیم شك می‌کنیم آیا این اقل مشروط به شرط تقييد است، یعنی به شرط سوره هست یا نه؟ اصالة البرائة عن التقييد را جاری می‌کنیم و این معنای برائت عقلي است.

پس بیان شیخ را ایشان اینطور ذکر می‌کند، بحث واجب استقلالی و ضمنی را به این برمی‌گردانیم و می‌گوئیم ذات الأقل معلوم إمّا بنحو الإطلاق أو بنحو التقييد، اصالة البرائة در اطلاق بلا اثر است، اصالة البرائة را در تقييد جاری می‌کنیم، اصالة البرائة در تقييد یعنی اکثر واجب نیست و فقط اقل واجب است، ایشان این بیان را می‌پذیرد. شما روی آن دقت بفرمایید ببینیم اشکالی به آن وارد است یا نه؟

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين